

گفت‌وگو با میلاد کار آموز، آشپز و رستوران داری که با راه‌اندازی صفحه‌ای به نام «میلادوگراف» در اینستاگرام، برای برگزاری نمایشگاه عکس‌هایش به کشور پر تغال دعوت شده

از تهران فرار کردم

❖ یکی از اصلی‌ترین نقاط تمرکز م پیدا کردن آدم‌ها، دور هم یک جا جمع کردن و شناساندن آنها به خارج از مرزهای انزلی است

❖ از بجگی آشپزی می‌کردم و ۱۲سال مدیر رستورانی خانوادگی بودم

❖ در ۸سال گذشته لب به نوشابه و فست‌فود نزدم



تیمینه مفیدی | یکی از عکس‌های صفحه میلاد کار آموز را خیلی اتفاقی در اینستاگرام دیدم. عکس فنجان چایی بر لبه بالکن کافه‌ای با پس زمینه منظره‌ای مومامو رویایی که چراغ روشن و شبروانی خانه‌ها در آن پیدا بود. زیر عکس نوشته شده بود «در جریان باشید که رشت‌زیمماز بالکن کافه زیمماز بالکن، همیشه این همه زیبایی به جاجمع نمی‌شه» کنجکاو شدم سسری به صفحه‌اش زدم و دیدم در معرفی خودش بالای صفحه نوشته «روزنگاری‌های یک عکاس تهرونی عاشق آشپزی که به انزلی پناهنده شده.» با او برای مصاحبه تماس گرفتم. با هم صبح روز جمعه در خانه تهرانش قرار گذاشتیم. خواب ماندم و نیم‌ساعتی دیر رسیدم و او قدر بدو بندو کردم که پیش از آن که میلاد در را باز کند، چند نفس عمیق کشیدم تا نای سلام کردن داشته باشم. بر خلاف من او آرام بود و البته صمیمی و خوش‌رو. موسیقی ملایمی در فضا پخش می‌شد و رنگ آمیزی و چیدمان خانه، آن جا را به محیطی پُر آرامش، امن و نفس‌نرمه زندگی من هیچ‌وقت شبیه آدم عادی نبود و خدا را شکر خانواده‌ام خیلی حمایت‌کم کردند. منظور از حمایت کردن یعنی مانع‌نشدن.

❖ چرا کوچ کردی؟
در نیمه زندگی من هیچ‌وقت شبیه آدم عادی نبود و خدا را شکر خانواده‌ام خیلی حمایت‌کم کردند. منظور از حمایت کردن یعنی مانع‌نشدن.

❖ علاقه‌ای به این شیوه زیست تو داشتند یا نه؟
هر پدرومادری آرزوهایسی دارد. اما آنها والدینی نبودند که بخواهند بر سر آرزوهایشان با بچه‌هایشان بچنگند. از طرفی فکر می‌کنم همان قدر که رفتار پدر و مادرها در تربیت بچه‌ها تأثیر می‌گذارد، بچه‌ها هم می‌توانند بر شیوه رفتار والدینشان اثر گذار باشند و به‌عنوان هم‌بزرگ‌ها برای به این جارسیدن با آنها طی کردم. تمام مسیرهایی که انتخاب کردم، هیچ‌وقت از طرف آدم‌های زندگی‌ام یعنی خانواده‌م دوست‌نم‌شد می‌گفتند نمی‌شدند. حلال‌یک کاری داردمی‌کنند دیگر. اگر از پدرومادربیرسید هیچ‌وقت فکر نمی‌کردند که روزی بخواهم تنها یا در شهر دیگری زندگی کنم. هنوز هم تمهت‌نسبت به مهاجرت‌م به انزلی این احساس را دارند.

❖ چرا انزلی؟
خانواده‌ام یعنی پدر-بزرگ و مادر-بزرگ پدری‌ام و مادر-بزرگ و پدر-بزرگ مادری‌ام از رشت و انزلی به تهران مهاجرت کردند. در شهرزیمما با هم همسایه شدند و پدر و مادرم که هر دو در تهران به دنیا آمده و بزرگ شده بودند با هم آن جا آشنا شدند و ازدواج کردند. یعنی کاملاً تصادفی دو خانواده شمالی در تهران با هم پیوند می‌خورند. خوب طبیعتاً من از بچگی به انزلی رفت‌وآمد داشتم و چون عاشق دریا بودم، این شهر را خیلی دوست داشتم. همیشه فکر می‌کردم در ۵۰-۴۵ سالگی اگر ایران باشم می‌آیم و انزلی جاگیر می‌شوم ولی در روند زندگی چیزهایی به‌من تمحیل شد و اتفاقاتی برآیم افتاد که تصمیم گرفتم این مهاجرت را زودتر امتحان کنم. ما خانه‌ای قدیمی در انزلی داریم که امکانات یک خانه مدرن را قطعاً ندارد ولی تصمیم مهاجرت به انزلی را برایم راحت‌تر کرد و خوب امکانی است که هر کسی ممکن است نداشته باشد.

❖ چه اتفاقاتی؟
هوای کیفیت تهران، ریه من خیلی حساس شده و سیگار و هوای آلوده لرزی پیدا کردم. یک مرتبه در ده‌های عجیب و غریبی در قفسه‌سینه‌ام پیدا شد. اوایل فکر می‌کردم مشکل از قلبم است. ولی بعد فهمیدم ریه‌هایم حساس شده و با دوری کردن از سیگار و فضای سیگاری‌ها بهتر شدم.

❖ و همین حساس شدن ریه‌ها یست بهانه مهاجرت‌ت شد؟
نه تنها بیماری، مسأله اینجاست که به مرور زمان هیچ‌کدام از کارهایی که انجام می‌دم ملزم به تهران ماندن

یکی دیگر از مسأله‌ای که در تهران وجود دارد این است که ما نمی‌دانیم از چه ترسی اما خودمان را پنهان می‌کنیم. حتی اگر آن خودی که پنهان می‌کنیم خود بد و شرم‌آوری نباشد، باز هم فرقی ندارد.

❖ سن فکرمی‌کنم ایسن به کلیشه‌ای رایج مربوط می‌شود.
دقیقاً اعتیاد به پنهان کردن پیدا کرده‌ایم. من خیلی سعی می‌کردم زندگی‌ام را شخصی نگه دارم. دلیلش را هم نمی‌دانم و نمی‌توانم هم بگویم آدم درون‌گرای هستم. اگر صفحه‌میلاد کار آموز را با صفحه‌میلادوگراف مقایسه کنی دو آدم کاملاً متفاوت می‌بینی. یکی‌شان آدم خشکی است که عکس‌هایش را می‌گذارد و توضیحی درباره‌اش نمی‌دهد و یکی‌شان هم کاملاً برعکس. شهوتی در من برای حرف زدن و تأثیرگذاری وجود داشت. در انزلی به این نتیجه رسیدم که تو قعات شخصی از زندگی‌ام را تا حدی برآورده کرده‌ام و بیایم بسرای دیگران بگویم که درام این‌جا چه کار می‌کنم. شاید برای بعضی‌ها خواندنش جذاب باشد.

❖ در این مدت کسی پیامی درباره انگیزه‌اش به مهاجرت‌ت از تهران برایت ن‌دهد؟ انگیزه‌های که تو باعث شده باشی؟
مخاطبان صفحهام اهل تهران و انزلی‌اند. مردم انزلی برای‌شان خیلی لذت‌بخش است. در واقع آمیدی در آنها زنده می‌شود، وقتی می‌بینند کسی که در تهران بزرگ شده، عکاس است، موفقیت‌هایی هم زندگی‌اش داشته و بازنده نبوده، آمده این‌جا زندگی کند. البته برای بزرگسال‌ها جذاب‌تر است. از ختم‌های میانسالی پیام‌های زیادی گرفتم که وای قد‌م بر چشم ما گذاشتی، اگر کمکی از ما برمی‌آید، اگر تنها هستی، با خودشان می‌گویند ما فراموش نشده‌ایم و عمومی و اجتماعی به خود بگیرد. وقتی نیازهای اولیه زندگی‌ام در انزلی برآورده شده، به‌حدی از آرامش رسیدم و دیدم باید به دغدغه‌های دیگرم برسیم. علاوه بر بیماری



زندگی کند. البته کسانی را هم داریم که می‌گویند طبیعت ما را به کسی نشان ندهید، می‌اندین جار اکثیف می‌کنند و می‌روند.

❖ در واقع علاقه به غذا، علاوه به غذا ما را به سمت رستوران کشاند (باخنده) بعد دیدیم این دو هیچ ارتباطی به هم ندارند. رستوران فضای کاملاً صنعتی دارد و جز از نظر مواد اولیه تفاوتی با کارخانه‌ای که مثلاً بولبرنگ تولید می‌کند ندارد. تفاوت ما در این صنعت اخلاقی‌گرای خانوادگی بود که باعث می‌شده مردم غذای سالم بدهیم.

❖ این علاقه‌مندی به زیست سالم از کجایم‌آید؟
دلیلش تناسب‌اندام بود. غذاهای سالم درست می‌کردم و می‌دیدم دوستانتانم غذاهایم را دوست دارند و علاقه‌انها تشویقی‌م کرد و رفته‌رفته آشپزی سالم برآیم مهم‌شد.

❖ این تشویق‌ها بود که باعث شد آشپزی را

❖ حرف‌های دنبال‌کنی؟
من از بچگی آشپزی می‌کردم و ۱۲سال مدیر رستورانی خانوادگی بودم. رستورانی که غذاهای ایتالیایی و فست‌فود سسری می‌کرد و پدرم و دایی‌ام در آن با هم شریک بودند. این را هم بگویم که من آن‌جا از آشپزی چیز زیادی یاد نگرفتم و همان‌طور که گفتم، علاقه‌ام به این کار به بیشتر از رستوران‌داری برمی‌گردد.

❖ پس علاوه به آشپزی ژنتیکی است.
در واقع علاقه به غذا، علاوه به غذا ما را به سمت رستوران کشاند (باخنده) بعد دیدیم این دو هیچ ارتباطی به هم ندارند. رستوران فضای کاملاً صنعتی دارد و جز از نظر مواد اولیه تفاوتی با کارخانه‌ای که مثلاً بولبرنگ تولید می‌کند ندارد. تفاوت ما در این صنعت اخلاقی‌گرای خانوادگی بود که باعث می‌شده مردم غذای سالم بدهیم.

❖ منظور توانستی در کاری تا این اندازه فرسایشی ۱۲سال دوام‌بیاوری؟
در مسیری اقدام که در آمد داشتم و این درآمد خرج زندگی‌ها را می‌چرخاند. در همان روند من کم‌کم در عکاسی حرف‌های شدم و شروع کردم.

❖ چندساله بودی که عکاسی را شروع کردی؟
فکر کنم ۲۵-۲۴ ساله بودم. ولی همیشه به عکاسی علاقه داشتم و قبل از شروع کار در رستوران، مدتی در یک آتلیه و لابراتوار عکاسی کار می‌کردم و چند وقتی هم در یک شرکت تبلیغاتی گرافیکست بودم و به دلیل این پیشینه، مدیریت بخش هنری رستوران از طراحی لوگو تا طراحی فضای گرفته و عکاسی از غذاها بر عهده من بود.

❖ تو ان شانس را پیدا کردی؟
توانستم روابط خودم را پیدا کنم. نمایشگاه انفرادی و گروهی در تهران و کشورهای دیگر برگزار کردم و چند بار هم مقام آوردم. حالا تصور کن یک بچه انزلی چی باید چه کند؟ وقتی در تمام شهر و استانش یک گالری وجود ندارد و از تمام دنیا تنها بیخ اینستاگرام و دوربینش را دارد. یکی از اصلی‌ترین نقاط تمرکز صفحه میلادوگراف پیدا کردن این آدم‌ها، دور هم یک جا جمع کردن و شناساندن آنها خارج از مرزهای انزلی است. آدم‌هایی آن‌جا هستند که خیلی برای هنر ارزش قابل بوده‌اند و تلاش هم کرده‌اند ولی امروز سر خود رفته‌اند و فهمیدم مشکل آنها محدود کردن فعالیت‌های‌شان به انزلی بوده و توانسته‌اند از آن قفس بیرون‌یزند.

❖ من قصد دارم با ایجاد فضای رقابتی این بچه‌ها را بویا کنم و به آنها انگیزه بدهم. آنها با استعداد، خلاق و بی‌ظنیرند، اما همه چیز دست به‌دست هم‌داده‌تاسف از زوهایشان کوتاه شود. کار با این بچه‌ها فرصتی برای جنگیدن است. علاوه بر این در انزلی خیریه‌های زیادی در راستای حقوق حیوانات کار می‌کنند که می‌خواهم آنها را باهم پیوند دهم و امکان بهتری برای‌شان فراهم کنم. حتی دلم می‌خواهد برای نجات جان معماری قدیمی انزلی و رشت هم کاری کنم.

- زندگی در انزلی جریان دارد و این جریان تقلبی نیست
- من اصلاً دانشگاه نرفتم و هر چه را که به آن علاقه داشتم، خودم دنبال کردم و یاد گرفتم
- من در شرایطی بودم که بسن عصبی زندگی‌گردن و پول زیادداشتن، پول کم‌داشتن و در آرامش زندگی‌گردن، دومی را انتخاب کردم.
- من عکاسی، آشپزی و نوشتن بلد‌م و در انزلی صبح تا شب چیزهای قشنگ می‌بینم و چرا اینها را با آدم‌ها به اشتراک نگذارم؟
- جلوگیری از تخریب خانه‌ها و مکان‌های قدیمی انزلی یکی از انگیزه‌های من برای راه‌اندازی صفحه‌ام بود
- هر کسی از مردم انزلی که صفحه‌ام را می‌بیند، با خودش می‌گوید شهری داریم که مردم تنها مسافت‌های طولانی نمی‌آیند تا از آن لذت ببرند، توش آشغال بریزند و بعد سراغ زندگی‌شان بروند اما کسی هم هست که تهران را ول کرده و آمده این‌جا زندگی‌کند.
- از هنرمندان تهرانی هم خیلی‌ها صفحه‌ام را دنبال می‌کنند و بعضی‌ها یشان می‌گویند خوش به حالت و کاش ما هم می‌توانستیم مثل تو از تهران مهاجرت کنیم

❖ ولی به‌نظم مقاومت خوب بوده؟
آره، خیلی مقاومت کردم، ولی خانواده‌ام هم زود کوتاه آمدند. البته من دوبار کنکور هنر دادم و بهترین دوست‌هایم را از همان دوران کلاس کنکور دارم. همه دوستانتم رفتند، ادامه دادند، فارغ‌التحصیل شدند و من هنوز دنبال آنها می‌بودم. تا این که بالاخره نقاشی قبول شدم؟! (باخنده) نقاشی این وسط دیگر چه بوده؟ نفتم، البته طرفیان فشر می‌آوردند که چه اشکالی دارد بروی؟

❖ ولی خروجی‌های دانشگاه‌ها باعث شد به ورطه اشتباه نیفتم. دوستانتم در همه کارها از طراحی تا پایان نامه‌هایشان از من کمک می‌گرفتند و تمام‌ام مدت از خودم می‌پرستیدم اینها در دانشگاه چه کار می‌کنند؟ چهارسال قرار بود دانشگاه بروم که کارهای پایان‌نامه، طراحی‌ها و نقاشی‌هایم را دیگران انجام بدهند. نه خیلی کارها بود که دلم می‌خواست انجام بدهم. این مسیر من را به چیزهایی که دوست داشتم نمی‌رساند و خوب خانواده‌ام مقابلم ایستادند و در تمام این مسیرها در نهایت تصمیم‌هایم احترام گذاشتند و من از این بابت ازشان ممنون هستم. خلاصه‌م عکاسی را هم خودم یاد گرفتم و تنها در سال‌های اخیر چند تایی کلاس رفتم که قسمت‌های تخصصی‌تر عکاسی مثل فتومونتاژ را یاد بگیرم و حرف‌های شدن برآیم مهم‌شد. کلاس سفالگری هم رفتم. زیر نظر آزادشولی آموزش دیدم و خیلی‌ها بهم‌بخشید.

❖ و حالا قرار است سفالگری را در انزلی ادامه‌دهی؟

❖ در مورد دغدغه‌های غیرشخصی صفحه میلادوگراف کمی بیشتر حرف‌بزن.
فصلنامه خیلی با آدم‌ها زیاد شده بود، خیلی کم حرف می‌زدم و آنها از ترکیب‌های ذهنی‌ام چیزی نمی‌شنیدند و به همین دلیل فکر می‌کردند از بین رفته‌اند. بعد از خودم سوال کردم دغدغه‌های تو واقعاً میان‌رفته؟ ندیدم. باز از صحبت نرفته و نمی‌فهمیدم چرا اینپیش می‌کنم. با آن صحبت نمی‌کنم. به سکوت اجباری تن داده بودم که همه آدم‌ها درگیرش شده بودند. انزلی خیلی از این اجبارها را از من گرفت و دیدم خیلی راحت‌تر می‌توانم خودم باشم. خوب فکر کرده صفحهای بسازم و با عکاسی و آشپزی شروع کنم و بعد برمد دنبال دغدغه‌های دیگرم. آشپزی علاقه دیرینم بود و همیشه دلم می‌خواست غذاهای متنوعی که دستوری‌هایشان را تغییر دادم و از آن خودم کردم‌شان را به آدم‌های دیگر هم یاد بدهم. همچنین به‌نظم عکاسی یکی از هیجان‌انگیزترین کاری‌هایی است که هر کس می‌تواند انجام دهد و چه خوب که من عکاسی، آشپزی و نوشتن بلد‌م و در انزلی صبح تا شب چیزهای قشنگ می‌بینم و چرا اینها را با آدم‌ها به اشتراک نگذارم؟ اول از صفحه شخصی اینستاگرام شروع کردم. عکس گذاشتم و واکنش‌های آدم‌ها خیلی خوب دیدم. در این ماجرا خیلی‌ها دیدم که کردند از این راه‌بعضی دوستان اهل انزلی را شناختم و هنرمندان فوق‌العاده‌یست و یکی سوساله‌ای پیدا کردم که تا حالا هیچ فرصتی برای شناخته شدن نداشته‌اند و اصلاً آن‌گرد نماندیدی را آن‌جا کشف کردم. تا پیش از آن انزلی برایم شهر تروستی است اب و رنگی بود که در آن خوش می‌گذراندم و حالا در لایه‌های زیرین آن همه رنگ، خاستگاری بود که چشم آدم‌هایم زد.

❖ می‌فانیدم من هنرمندی‌ام که با سستی به این جارسیده می‌ی‌دم چقدر باید تلاش کنی تا به برگزاری نخستین نمایشگاه گروهی‌ات برسی، با گالری‌ها همکاری کنی و چطور از مافیای عجیب و غریب هنر د شسوی. ما صدها هنرمندی‌نظیر داریم که تله‌حال کارهای‌شان دیده‌نشده دوست‌نقاشی و تصویرگری دارم که هنرمندی‌هم‌تایی است اما همه کارهایش پشت‌میل‌هایش مانده و هیچ وقت کسی نقاشی‌هایش را ندیده. برای دیدن‌شدن‌شان وسازگاری با بعضی مناسبات لازم‌ت می‌شود.

❖ تو ان شانس را پیدا کردی؟
توانستم روابط خودم را پیدا کنم. نمایشگاه انفرادی و گروهی در تهران و کشورهای دیگر برگزار کردم و چند بار هم مقام آوردم. حالا تصور کن یک بچه انزلی چی باید چه کند؟ وقتی در تمام شهر و استانش یک گالری وجود ندارد و از تمام دنیا تنها بیخ اینستاگرام و دوربینش را دارد. یکی از اصلی‌ترین نقاط تمرکز صفحه میلادوگراف پیدا کردن این آدم‌ها، دور هم یک جا جمع کردن و شناساندن آنها خارج از مرزهای انزلی است. آدم‌هایی آن‌جا هستند که خیلی برای هنر ارزش قابل بوده‌اند و تلاش هم کرده‌اند ولی امروز سر خود رفته‌اند و فهمیدم مشکل آنها محدود کردن فعالیت‌های‌شان به انزلی بوده و توانسته‌اند از آن قفس بیرون‌یزند.

❖ من قصد دارم با ایجاد فضای رقابتی این بچه‌ها را بویا کنم و به آنها انگیزه بدهم. آنها با استعداد، خلاق و بی‌ظنیرند، اما همه چیز دست به‌دست هم‌داده‌تاسف از زوهایشان کوتاه شود. کار با این بچه‌ها فرصتی برای جنگیدن است. علاوه بر این در انزلی خیریه‌های زیادی در راستای حقوق حیوانات کار می‌کنند که می‌خواهم آنها را باهم پیوند دهم و امکان بهتری برای‌شان فراهم کنم. حتی دلم می‌خواهد برای نجات جان معماری قدیمی انزلی و رشت هم کاری کنم.

❖ عکس: علی‌اکبر الیهیان